

"بورژوازی روستا را زیر فرمان شهر کشید. شهرهای عظیم پدید آورد، شمار جمعیت شهر نشین را در قیاس با روستا نشین بسی فزونی بخشید و بدین سان بخش بزرگی از جمعیت را از خرفتی زندگی روستایی رها کرد و همان گونه که روستا را به شهر وابسته ساخت، کشورهای بربر و نیمه بربر را به کشورهای متمدن و خلق های دهقانی را به خلق های بورژوا و شرق را به غرب وابسته کرد." مانیفست کمونیست



زندگی پر رنج گارگران افغانستان

صفحه ۴

سخن نخست

شورش گرسنه گان

جنگ طولانی، فقر شدید و در این روزها کرونا و سرما، مرگ و میر را در ابعاد میلیونی متوجه مردم ساخته است. این وضعیت به شدت ضد انسانی و تبعات و پیامدهای آن که جامعه را در قلمروهای مختلف زمین گیر کرده است، محصول نظام های مستبد و از نیازهای نظام سرمایه داری است. چشم انداز آینده هم سوی قول و وعده های عناصری در سیستم حاکم، بر بنیاد حاد شدن بحران اقتصادی در سطح جهان تاریک و خونین است. افغانستان به عنوان یکی از ضعیف ترین حلقه های نظام سرمایه داری با آن که در این دو دهه ای اخیر شاهد سرازیر شدن صدها میلیارد دالر پول نقد و امکانات مالی بوده، اما با آن هم براساس شاخص های تعریف شده جهانی جزئی از عقب مانده ترین کشورهایی است که در صدر لیست فقر و فلاکت قرار دارد. سومین کشور فاسد دنیا و بدترین مکان برای زنان و کودکان است؛ اگر آمار و ارقام دقیق گرفته شود این کشور بالاترین نرخ بیکاری را در سطح جهان دارا است. بزرگترین و خطرناک ترین گروه های تروریستی و ارتجاعی دنیا در اینجا حضور فعال نظامی دارند؛ و بدتر از همه افق های روشن اجتماعی و مردمی هم هر روز نسبت به گذشته گنگ و تاریک می شود.

حال در یک چنین اوضاع و احوالی چه راه کارهایی می تواند وجود داشته باشد تا به عنوان بدیل برای عبور از فقر، فروپاشی اجتماعی-روانی، بیکاری و بیماری، عادی شدن قتل و جنایت،

صفحه ۲

آیا جنگ در افغانستان پایان می یابد؟

صالح

برای پایان یافتن جنگ و دیگر مصایب به تحلیل علمی نه؛ بلکه به خرافات و تیوری های دسیسه روی می آورند. این ندانم گرایی و سردرگمی این مردم، و عدم آگاهی آنان، علت دیگری است که فقر، جنگ و دیگر مصایب اجتماعی را رمز آمیز و راز آلود، ساخته است.

صفحه ۲

در انتزاع و بی ربط به دیگر می دانند. افزون بر این، متأسفانه برخی ها، جنگ، فقر و امراض را مسایل زمینی و ناشی از نابرابری های اجتماعی و ناکارایی حکومت ها نمی دانند؛ بلکه هنوز برای رهایی از این مسایل به خرافات باور دارند. در چنین اوضاع و احوالی پدیده ای مثل جنگ؛ که بیش از چهاردهه مردم ما را له و پامال نموده است، به یک پدیده میتافزیک و مارا لطیعه مبدل گشته است. مردم به جای تدبیر و فکر عملی،

مردم افغانستان در طول تاریخ به دلیل نبود نظام های مترقی عقب نگهداشته شده و متأثر از باوری های سنتی بوده است. این چنین جوامع هنوز "در خود" بوده و به مرحله ای "برای خود" نرسیده اند. یعنی به امر مشترک و منافع مشترک و حق طلبی بر اساس پایگاه و موضع طبقاتی نرسیده اند و به این سبب، مسایل و چالش های حیاتی زندگی را در ارتباط با سایر مسایل زندگی مطالعه و تحلیل نمی کنند؛ بلکه پدیده های اجتماعی را

د جینوا کنفرانس: افغانستان لپاره ملياردونه دالر مرستې، جگړه به توده وساتي او بيوزلي به لوړه کړي

صفحه ۶

ناصر لوياند



افزایش آرایشگاه زنان؛ پیلهد مدگرایی و مصرف گرایی

صفحه ۵



فریبا اکبریار



پیوند خاتمه با اکرم یاری؛ تجسم یک عشق واقعی



اگر کسی اکرم یاری را نشناسد و نداند که چگونه "خاتمه" را انتخاب کرد، شاید این پرسش برایش مطرح شود که اگر برعکس اتفاق، اکرم یاری زنده بود و خاتمه به سرنوشت او مواجه می شد؛ آیا یاری، مثل خاتمه در عمل ثابت می کرد که "عشق نوع احساس میان یک زن و مرد است که هر زن دیگر برای مرد خاص نفی می شود. به عبارت دیگر، آن زن خاص به صورت تمام زنان دیگر و هر زن دیگر برای مرد خاص تجسم می یابد" (۱) عشق خاتمه یاری به اکرم یاری و از یاری به خاتمه در عمل، چنین بود.

صفحه ۳

خاتمه "یاری" همسر "اکرم یاری" بنیان گذار تاثیرگذاری ترین جریان "چپ" افغانستان یعنی سازمان دموکراتیک نوین، موسوم به شعله ای جاوید به روز جمعه هفتم ماه قوس در کابل درگذشت. خاتمه کمتر از دو سال پیش، از بازداشت شدن اکرم یاری در سال ۱۳۵۷ با او ازدواج کرده بود و تمام عمرش را به پای عشق اکرم یاری و یگانه فرزندش فیروزه یاری ریخت و آنچه

اگر کسی اکرم یاری را نشناسد و نداند که چگونه "خاتمه" را انتخاب کرد، شاید این پرسش برایش مطرح شود که اگر برعکس اتفاق، اکرم یاری زنده بود و خاتمه به سرنوشت او مواجه می شد؛ آیا یاری، مثل خاتمه در عمل ثابت می کرد که "عشق نوع احساس میان یک زن و مرد است که هر زن دیگر برای مرد خاص نفی می شود. به عبارت دیگر، آن زن خاص به صورت تمام زنان دیگر و هر زن دیگر برای مرد خاص تجسم می یابد" (۱) عشق خاتمه یاری به اکرم یاری و از یاری به خاتمه در عمل، چنین بود.

آن سوی بام هوا ابری نیست!



تئالله سدید

درنگی به اعتراض
کارمندان دانشگاه تخار

صفحه ۵



آیا جنگ در افغانستان پایان می‌یابد؟

کیم صالح

یکبار دیگر به میدان رقابت کشورهای امپریالیستی مبدل گردید.

پاکستان از زمان ایجادش از آرامش و ثبات در افغانستان هراس داشت و بی‌ثباتی را در افغانستان ضامن ثبات خود می‌داند. با وجود تهدیدها و فشارهای امریکا، پاکستان گروه طالبان را در دو دهه‌ی گذشته تمویل و تسلیح کرد و توانست با همسویی قدرت‌های منطقه، مثل روسیه و چین، طولانی‌ترین جنگ امریکا را به بن بست بکشاند و هم امریکا را وادار به پذیرش سیاست‌هایش بسازد که مصالحه‌ی امریکا و طالبان در دوحه، نتیجه‌ی آن است.

اکنون پرشش مهم این است که آیا پاکستان هنوز هم خواهان ادامه‌ی بی‌ثباتی و جنگ در افغانستان است؟ به نظر، خلاف تحلیل‌های دیگران، با نظر داشت منطق سرمایه و نیاز آن در منطقه، به نظر می‌رسد که جنگ و بی‌ثباتی در افغانستان، دیگر به نفع کشورهای منطقه، خصوصاً به نفع پاکستان نیست. در حال حاضر پاکستان از بحران اقتصادی و تحریم‌های جهانی رنج می‌برد و به‌خاطر تمویل مالی گروه‌های تروریستی در لیست خاکستری گروه‌ویژه اقدام مالی، علیه پول شویی قرار گرفته است. افزون بر آن، ثروتمند شدن نظامیان پاکستانی و فقر روز افزون توده‌های میلیونی این کشور، روز به روز اعتماد مردم را نسبت به نهادهای نظامی و حکومت سرمایه‌داری آن کشور، می‌کاهد.

سرمایه‌داران پاکستانی به این مسأله پی‌برده‌اند که دیگر با جنگ نیابتی و بی‌ثباتی افغانستان، نمی‌توانند مسایل اساسی و خصوصاً فقر روز افزون و بیکاری را در کشورشان کنترل نمایند. افزون بر آن، پاکستان به حیث یک کشور سرمایه‌داری در منطقه، نیاز به بازار و مواد خام از بازارهای آسیای میانه دارد که جنگ در افغانستان، مانع رشد اقتصادی آن می‌گردد. همه‌ی این‌ها، پاکستان را مجبور می‌سازد تا منافع ملی خود را دوباره مطابق به شرایط روز تعریف کند و از جنگ‌های نیابتی که باعث رشد اسلام‌گرایان شده و در دراز مدت، باعث رکود اقتصادی و طغیان توده‌ها می‌گردد، باز بینی نماید. جنبش تحفظ پشتون‌ها و جدایی‌طلبان بلوچ، مصداق این طغیان‌ها و شورش در پاکستان است. ... ادامه در صفحه ۳

با در نظر داشت این مقدمه‌ی کوتاه، به این نتیجه می‌رسیم که جنگ طولانی در کشورما که بیش از چهاردهه مردم ما را به ستوه آورده است، بدون شناخت و تحلیل علمی از این جنگ و بسیج توده‌ها برای رهایی و پایان آن، و لو که میدان گرم جنگ به اقتضای منافع سرمایه که نیاز به امنیت فزینی دارد، خاتمه یابد؛ ولی جدال هر روزه میان طبقه‌ی کارگر و دیگر اقشار تهی‌دست جامعه، پایان نخواهد یافت. فقط آگاهی و حضور قدرت‌مند و پر رنگ توده‌ها در میدان سیاست، ضامن یک آرامش و رفاه نسبی در جامعه خواهد بود. در غیر آن، جنگ به شکلی از اشکال ادامه خواهد داشت. احیاناً اگر در یک جفر افیای خاص بنابر منافع سرمایه، جنگ پایان یابد؛ اما براساس سرشت نظام سرمایه‌داری که جنگ جز لاینفک این نظام است در جغرافیای دیگر جهان آغاز می‌شود؛ زیرا رقابت برسرکنترل بازار و فروش کالاهای سرمایه‌داری و بالاخره تقسیم مجدد جهان میان کشورهای امپریالیستی و شرکت‌های چند ملیتی، آنان را همواره در معرض خطر جنگ قرار می‌دهند و بدون جنگ، مهاجرت و غصب ملکیت یکدیگر و سرمایه‌تداوم نمی‌یابد.

جنگ افغانستان و دور نمای آن

بعد از حمله‌ی یازده سپتمبر، جهان وارد یک مرحله‌ی جدید شده است که بکه‌تازی امریکا و نظم جهانی در جریان جنگ سرد، این کشور را به حیث ابر قدرت بلارقیب مبدل کرده بود. این حادثه، این جایگاه را برای امریکا به خطر مواجه ساخت. عروج چین، روسیه و هند به حیث قدرت‌های نظامی و اقتصادی و رشد سرمایه‌ی مذهبی مثل ایران در خاورمیانه و عنان گسیختگی گروه‌های اسلامی در مقابل پادار قبلی‌شان و نوستالوژی آنان برای برگشت به خلافت به‌خاطر هژمونی و تسلط بر جهان، باعث گردیده که پایه‌ی اقتدار امریکا را در جهان به لرزه در آورد و دیگر نتواند یگانه ژاندارم بین‌المللی باشد. افزون بر این، اختلافات جامعه‌ی اروپا و امریکا و تصادم منافع‌شان در برخی موارد، نیز در افول هژمونی امریکا در جهان نقش داشته است. افغانستان از لحاظ جیوپولیتیک از قرن‌ها بدین‌سو حیثیت پارک و محل آزمایش قدرت‌ها و کشورهای سرمایه‌داری جهان را داشته است. پس از واقعه‌ی یازدهم سپتمبر سال ۲۰۰۱ افغانستان بنا بر همین موقعیت استراتژیک خود،

مردم افغانستان در طول تاریخ به دلیل نبود نظام‌های مترقی عقب‌نگهداشته شده و متأثر از باوری‌های سنتی بوده است. این چنین جوامع هنوز "در خود" بوده و به مرحله‌ی "برای خود" نرسیده‌اند. یعنی به امر مشترک و منافع مشترک و حق طلبی بر اساس پایگاه و موضع طبقاتی نرسیده‌اند و به این سبب، مسایل و چالش‌های حیاتی زندگی را در ارتباط با سایر مسایل زندگی مطالعه و تحلیل نمی‌کنند؛ بلکه پدیده‌های اجتماعی را در انتزاع و بی‌ربط به دیگر می‌دانند. افزون بر این، متأسفانه برخی‌ها، جنگ، فقر و امراض را مسایل زمینی و ناشی از نابرابری‌های اجتماعی و ناکارایی حکومت‌ها نمی‌دانند؛ بلکه هنوز برای رهایی از این مسایل به خرافات باور دارند. در چنین اوضاع و احوالی پدیده‌ای مثل جنگ؛ که بیش از چهاردهه مردم ما را له‌وایمال نموده است، به یک پدیده‌ی میتافزیک و مارالطبیعه مبدل گشته است. مردم به‌جای تدبیر و فکر عملی، برای پایان یافتن جنگ و دیگر مصایب به تحلیل علمی نه؛ بلکه به خرافات و تیوری‌های دسیسه روی می‌آورند. این ندانم‌گرایی و سردرگمی این مردم، و عدم آگاهی آنان، علت دیگری است که فقر، جنگ و دیگر مصایب اجتماعی را رمز آمیز و راز آلود، ساخته است.

جنگ افغانستان زاده‌ی خشم و غضب از آسمان‌ها و پرخاش‌گری و توحش چند تروریست نیست. به گفته‌ی انتونی گیدنز جامعه‌شناس معاصر انگلیسی، جنگ چندان رابطه‌ای با قهر و پرخاش‌گری اشخاص و افراد ندارد، اگرچه ممکن است میدان نبرد برای بعضی افراد این فرصت را فراهم آورد که احساسات جنایتکارانه‌ی شان را بیان کنند که در غیر آن صورت، پنهان نگهداشته باشند.

براساس مطالعات جامعه‌شناسی و پژوهش‌های اقتصادی، جنگ یک پدیده اجتماعی است که اساس آن را هژمونی اقتصادی و انگیزه‌ی زر اندوزی و به اصطلاح امروز، انباشت سرمایه و دسترسی به نیروی کار ارزان و مواد خام تشکیل می‌دهد که اساس اقتصاد سرمایه‌داری را می‌سازند. علاوه بر این، هر ادعای دیگر، فقط برای پنهان ساختن تضاد اصلی در جامعه‌ی امروز است که همانا تضاد کار و سرمایه و تولید جمعی و تصرف فردی نعمات مادی است.



ادامه سخن نخست



رشد خرافات و عقب‌گردهای فکری و تشکیلاتی و... کار ساز باشند. راه‌کارهای بورژوازی افغانستان و حامیان جهانی‌شان بر بنیاد حل اختلافات، اتحاد میان بخش‌های راضی و ناراضی مبنی بر سهم‌گیری در قدرت و شکل‌گیری به قول خودشان اجماع ملی، منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای متأسفانه در این دو دهه نه تنها که روزنه‌ی روشنی برای طبقات تهیدست و مجموع صورت‌بندی‌های پایینی جامعه نداشته که بیش از پیش نان و امکانات زندگی اولیه را از سفره مردم ربوده و به‌جای آن قتل، بزهکاری، فروپاشی روانی، تعرض به شخصیت زنان و کودکان و عادی‌سازی خشونت را در تمام ابعاد آن بر گستره جامعه تحمیل نموده است. بنابراین هیچ کدام از بخش‌های بورژوازی چه در داخل و چه هم در سطح بین‌المللی راه حل قابل‌اعتنایی برای طبقات تهیدست جامعه ندارند. بناءً نباید جامعه در کل و به‌ویژه طبقات و اقشار فرودست و تهی‌دست هیچ گونه توهمی نسبت به وعده و وعیدهای میان تهی بورژوازی داشته باشند. البته راه‌کارهای که بورژوازی در یک هیئت عمومی ارایه می‌دهد دقیقاً بر منافع و سود طبقه‌ی فرادست یا همان چند تن از صاحبان سرمایه و صنایع است و اختلافی هم اگر در میان‌شان وجود دارد بیشتر از سر جور نیامدن در توزیع سود و به تبع آن تقسیم قدرت سیاسی و سهم‌شان در آن است. هرچند در ظاهر چنین می‌نماید که هر یک طرح‌های متفاوتی دارند اما سواً ادعاهای شان در اساس به لحاظ طبقاتی سیاست متمایزی ندارند.

مردم در این دو دهه با چشم باز دیده و شاهد بوده اند که طرح سیاست‌های مبتنی بر برگزاری و ایجاد کنفرانس‌های منطقه‌ای و جهانی برای جلب کمک‌ها و سرمایه‌گذاری در کشور و به همین‌گونه تبلیغات پوپولیستی در راستای ایجاد چند میلیون شغل، صدور کالاها از طریق کانال‌های هوایی و حلقه‌های سیاست خارجی و داخلی چگونه برای یک مشت انگل در سودآوری هرچه بیشتر کارایی داشت و آحاد جامعه از این همه امکانات مالی و پول‌های تریلیونی سهمی به جز فقر مطلق نداشتند.

مردم حق دارند که علیه این فجایع اجتماعی متحدانه به پا خیزند، از حقوق، هستی و آزادی‌های شان دفاع نموده، راحل‌های انسانی و مدرن خود را داشته باشند؛ این دفاع، دفاع مشروع است. هیچ قانون و پرنسیپی این حق اساسی مردم را قدغن نکرده و نمی‌تواند سلب کند.

موقعیت زندگی فلاکت بار اکثریت شهروندان، فقر شدید، جنگ، قتل، جنایت‌های زنجیره‌ی بی‌بی‌افقی مطلق، بیش از پیش جامعه را به مرحله‌ی انفجار اجتماعی رسانیده است. این انفجار باید صورت گیرد؛ شورش گرسنگان داده این وضعیت است، نمی‌شود آن را نادیده گرفت. اما می‌شود با سازمان‌یابی در جهت از بین بردن کل مصایب و اشکال مختلف ستم و نابرابری‌های اجتماعی بدیل آگاهانه ارایه کرد. ولی پیش از همه در پیشکش الترناتیف باید مسببان اصلی را از نظر ساختاری شناخت. بدون این شناخت و بدون آماده‌گی در همه‌ی عرصه‌های مبارزه و زدودن کل متغیرهای سرمایه‌داری که خالق همه‌ی این فجایع و سیه‌روزی‌هاست، خواه نخواه تراژدی وحشتناک دیگری در این نبرد از گرده‌ی مردم به خصوص طبقه‌ی کارگر و طبقات فرودست سواری خواهد کشید. سخن کوتاه سازمان‌یابی، تحزب و همپا با آن ترسیم چشم انداز و بدیل اجتماعی آن عرصه‌های از فعالیت است که نمی‌شود و نباید آن را موکول به فرادهای دور و ناروشن ساخت؛ اگر بیشتر از این تعلل صورت گیرد فردا خیلی دیر خواهد شد.





کوه بشیر باوری

پیوند خاتمه با اکرم یاری؛ تجسم یک عشق واقعی



خاتمه "یاری" همسر "اکرم یاری" بنیان گذار تأثیرگذارترین جریان "چپ" افغانستان یعنی سازمان دموکراتیک نوین، موسوم به شعله‌ی جاوید به روز جمعه هفتم ماه قوس در کابل درگذشت. خاتمه کمتر از دو سال پیش، از بازداشت شدن اکرم یاری، در سال ۱۳۵۷ با او ازدواج کرده بود و تمام عمرش را به پای عشق اکرم یاری و یگانه فرزندش فیروزه یاری ریخت و آنچه که یاری در یادداشت کوتاه خود در مورد عشق نوشته بود که: "عشق نوعی احساس است میان یک مرد و یک زن که در آن، هر زن دیگر و تمام زنان دیگر برای مرد خاص، نفی می‌شود. به عبارت دیگر، آن زن خاص به صورت تمام زنان دیگر و هر زن دیگر برای مرد خاص تجسم می‌یابد" (۱) عشق خاتمه یاری به اکرم یاری و از یاری به خاتمه در عمل، چنین بود.

اگر کسی اکرم یاری را نشناسد و نداند که چگونه "خاتمه" را انتخاب کرد، شاید این پرسش برایش مطرح شود که اگر برعکس اتفاق، اکرم یاری زنده بود و خاتمه به سرنوشت او مواجه می‌شد؛ آیا یاری، مثل خاتمه در عمل ثابت می‌کرد که "عشق نوع احساس میان یک زن و مرد است که هر زن دیگر در یک زن خاص نفی می‌شود". برای یاری خاتمه چنین زنی خاص بود؟

اکرم یاری؛ در زمان زندگی خود و انتخاب بی‌پدیل خاتمه از میان ده‌ها و شاید صدها زن، نشان داده بود که خاتمه برای او خاص بود نه از وجهی که خاتمه زن بسیار زیبا بود و مربوط به طبقه‌ای برتر بود و نه این که خاتمه پیش از انتخاب کردن یاری، همفکر او بوده باشد؛ بلکه انتخاب خاتمه برای اکرم یاری، از این جهت خاص بود که خاتمه از طبقه‌ی محروم جامعه بود و یاری دانسته بود که اگر وفاداری، پایداری، مبارزه و سخت‌کوشی را می‌خواهد، در خاتمه می‌توان یافت.

عبدالخالق آزاد، روزنامه نگار و فعال سیاسی مقیم هالند در یادداشتی پس از نشر خبر درگذشت خاتمه یاری در رخننامه‌ی فیسبوک خود، پیوند خاتمه یاری، وفاداری و عشق او را به اکرم یاری و نیز سرگذشت تلخ او را پس از مرگ یاری چنین بیان کرده است: "این خانم مهربان و با صلابت، نزدیک به دوسال زندگی در کنار آن یگانه‌ی روزگار از ماه جدی سال ۱۳۵۷ بیش از چهل سال زندگی را در فراق آن فریخته‌ی جاویدانه با یگانه دخترش "فیروزه" با تمام رنج‌ها و تلخی‌هایش به نام و یاد او، آبرومندانه سپری کرد. او دختر دهقان روشن ضمیر و عیاری از حامیان توده‌ای یاری ... بود. (۲)

بعد از گرفتاری اکرم یاری توسط نظامیان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و سرنوشت نامعلوم او دیری نگذشت که مذهب گرایان و مجاهدین در جاغوری، زادگاه یاری، قدرت را به دست گرفتند. آن‌ها نیز با نیروهای چپ بر بنیاد ایدئولوژی شان ستیز داشتند و تعداد زیادی از این نیروهای دگراندیش توسط آن‌ها، از بین رفتند و تعداد زیادی با خانواده‌های شان به خارج از افغانستان مهاجر شدند.

خالق آزاد از فراموشی و بی‌کسی خانواده اکرم یاری، آن مبارز متعهد به رهایی ستم‌دیدگان می‌گوید: "روزهایی که فرماندهان جهادی چشم به مال، زندگی و تصاحب آن‌ها دوخته بودند و



یاری در یادداشت کوتاه خود در مورد عشق گفته است: "عشق نوعی احساس است میان یک مرد و یک زن که در آن، هر زن دیگر و تمام زنان دیگر برای مرد خاص، نفی می‌شود. به عبارت دیگر، آن زن خاص به صورت تمام زنان دیگر و هر زن دیگر برای مرد خاص تجسم می‌یابد"

دارد و یکی از رازهای دیگر زندگی یاری این است که او زمانی که هفته‌ی نامی شعله جاوید را منتشر می‌کرد؛ هیچ نوشته‌ای را به نام اصلی خود منتشر نکرده است. این درحالی است که از زبان بعضی فعالان چپ، شنیده‌ام که اکثریت مقالات شعله‌ی جاوید را یاری نوشته است.

به طور معلول نویسندگان و فعالان چپ در افغانستان به دلیل افشا نشدن هویت‌شان و خطری که احساس می‌کنند با نام مستعار می‌نویسند و فعالیت سیاسی می‌کنند. این کار بیشتر در میان نسل پیشین معلول است که هرچند توجیه برای این کار، افشار نشدن و حفظ جان گفته می‌شود؛ ولی از نظر من، افراط کردن در مستعار نویسی و فعالیت سیاسی کردن با چنین نام، مشکلاتی را هم به بار می‌آورد که بعد از مرگ یک نویسنده و فعال سیاسی، معلومات موثق به مشکلی به دست بیاید و حتا کم‌یاب شود که این مسأله، می‌تواند زمینه‌ی سوءاستفاده و ابهام در کارکرد مبارزاتی و سیاسی فعالان چپ را به‌وجود آورد.

این سنت، در میان نسل جدید چپی‌های افغانستان، کمتر وجود دارد نه این که خطری را احساس نمی‌کنند و به مبارزه پیگر و آسیب‌پذیر نشدن باور ندارند و به خطرناک و واقعیت اجتماعی توجه ندارند؛ بلکه این واقعیت را می‌دانند که مثل بعضی فعالان پیشکسوت‌شان از زیر نقاب، سخن نگفته و فعالیت سیاسی نکنند و اگر بمیرند یا در زندگی شان، کسی به سراغ کارنامه‌ی سیاسی و نوشته‌هایشان بیاید با ضعف‌ها و کارکردهای شان، آن گونه که هستند آشنا شوند و پس از مرگ شان هم قابل شناخت باشند. (۳)

خاتمه یاری و فیروزه دخترش، روزهای بسیار تلخی را سپری می‌کردند و مجبور شده بودند که به امریکا مهاجرت کنند. خاتمه تا آخر عمر به یاری وفادار ماند و بهتر از دیگران پیوند خود را به یاری ثابت کرد و در آخرین روزهای عمرش از امریکا

به آن‌ها به‌عنوان غنیمت و میراث قبیله می‌نگریستند. سال‌های تلخی که زیر فشار گروه‌های ویران‌گر، شب‌های درد آور و مصیبت باری را از سر می‌گذرانیدند. سال‌های نکبتی که جز حلقه‌ای محدود یاران ما، کسی یا کسانی از آن‌ها خبر نمی‌گرفت. این فشارها و تهدید، سرانجام به آواره‌گی این مادر داغ دیده و یگانه دخترش به شهر کوئته انجامید.

به گفته‌ی خالق آزاد، احزاب و گروه‌های جهادی در مهاجرت نیز به دنبال ربودن خاتمه و دخترش بودند؛ اما آن‌ها توسط نیروهای چپ، محافظت می‌شدند و در نهایت با همکاری دوکتور سیماسمر و دوکتور داوود علی نجفی زمینه‌ی پناهندگی شان به امریکا مساعد شد.

همچنان آزاد در این یادداشت، وفاداری و عشق خاتمه یاری را به شوهرش بیان کرده و نوشته: "او معمولان سالانه به گونه‌ی مخفیانه به جاغوری می‌آمد و از اتاق راهی می‌شد آن مرد پُراوازه، بستره، میز و چوکی‌اش مواظبت می‌کرد... آخرین باری که از آشپخانه [خانه] آن مبارزه بی‌نظیر دیدار کردم، فرش ووسایل اتاق، در کنار کوچ چوبی [مُبل] و دراز چوکی آن فریخته، با دقت تمام چیده [شده بود] و روی آن پارچه‌ی سفید، کشیده شده بود. خانم مهربانی با اشاره به آن مهارت، گفت که کار مادر فیروزه است."

خاتمه یاری بعضی نوشته‌های یاری را نیز نگهداری می‌کرده و زمانی که در کوئته بوده به گفته‌ی خالق آزاد کدام نوشته‌ی یاری را به او داده و از طرف هواداران یاری تایپ و منتشر شده است. آقای آزاد در یادداشت خود مشخص نکرده که کدام نوشته‌های یاری را خاتمه به او داده؛ اما مقاله‌های "انقلاب و مسأله‌ی ملی"، "غرض" و چند یادداشت کوتاه اکرم یاری در اواخر دهه‌ی هفتاد خورشیدی توسط هوادارانش در پاکستان منتشر شد. تنها همین نوشته‌های محدود به نام یاری وجود

به کابل آمد تا در شهری بمیرد که زمانی در خیابان‌هایش فریاد آزادی‌خواهی اکرم یاری بلند بود و هزاران انسان آزاده با او همراه بودند. یاری و شمار زیاد یارانش در این شهر توسط مخالفان مستبد شان اعدام یا زنده به گور شدند. شهری که آزادی خواهان سوسیالیست آن، خاطره اکرم یاری را فراموش نکرده اند و در گوشه و کنار آن، جدا از این که کیستند، اکرم یاری را گرامی می‌دارند.

خاتمه این واقعیت را می‌دانست که کابل برای او دنیایی خاطره و پیوند است. شاید در روزهای آخر عمرش تصمیم گرفته باشد که در این شهر و در گورستان محرومان خاک شود تا در عمل نشان بدهد و ثابت کند که مجبور به مهاجرت شده بود، باید بدنش در کابل ذره ذره شود؛ چون تن یاری در این شهر، خاک شده و زودتر از هرجای دیگر ذره‌های وجود او و ذره‌های وجود یاری باهم می‌رسند. خاتمه در این انتخاب، نشان داد که اکرم یاری برای او یک مرد خاص بود و نفی همه‌ای مردان دیگر. آن گونه که یاری گفته بود "عشق نوعی احساس است میان یک مرد و یک زن که در آن، هر زن دیگر و تمام زنان دیگر برای مرد خاص، نفی می‌شود. به عبارت دیگر، آن زن خاص به صورت تمام زنان دیگر و هر زن دیگر برای مرد خاص تجسم می‌یابد."

یاد خاتمه و اکرم یاری؛ آن مبارزه سترگ و یار ستم‌دیدگان گرامی باد!

منابع و پانویست:

۱. یاری، اکرم. یادداشت‌های زنده یاد اکرم یاری. اروپا: هواداران حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان، ۱۳۹۲/۱۳۵۶.
2. Azad, Abdul khaliq. facebook. November 30, 2020. https://m.facebook.com/story.phpstory_fbid=2761763817368441&id=100006045494035 (accessed December 3, 2020).
۳. "صدرضیا" رهبر حزب کمونیست- مانوئیست افغانستان در اول ماه اسد درگذشت. در اعلامیه‌ی این حزب، گفته شده بیش از چهار دهه مبارزه سیاسی داشته است؛ اما به جز کسانی که این فعال سیاسی چپ را می‌شناخته و هم نسل او بوده اند، از نسل جدید به جز شمار محدود و از اعضای این حزب، کسی دیگر صدرا ضیا را نمی‌شناسد و مثل اکرم یاری در مورد او هم گفته می‌شود که نوشته‌های زیادی در نشریه‌ی شعله‌ی جاوید کنونی؛ ارگان نشراتی این حزب، از او به نام مستعار منتشر شده است. مسأله برانگیز تر و تلخ تر از این، از نظر من، این است که بعد از مرگ او، یارانش و حزب کمونیست - مانوئیست، این فعال سیاسی را با هویت واقعی و میراث‌اش معرفی و یاد بود نکرد. این کار اگر هر توجیهی از طرف آن‌ها داشته باشد؛ اما از نظر من، درست نیست. به این دلیل که؛ اگر خطری متوجه وی بوده، بعد از مرگ او قابل اعمال نیست و آنچه از این کار به جا می‌ماند، ابهام سازی است که کارنامه یک فعال سیاسی را پنهان می‌کند و اگر اشتباهی داشته باشد را سبب می‌شود که بررسی نشود.

آیا جنگ در افغانستان پایان

ادامه از صفحه ۲

بنابراین، دیر یا زود جنگ در افغانستان پایان خواهد یافت؛ اما مبارزه و کشاکش طبقاتی کماکان ادامه خواهد داشت. در این مبارزه، باز هم در نبود احزاب قوی کارگری و عدم سازمان‌یابی توده‌ها، سرمایه‌دارانی تازه به دوران رسیده وطنی و کمپنی‌های چند ملیتی جهانی برندگان میدان خواهند بود؛ تا از نیروی کار ارزان کارگران که از دوزخ جنگ نجات یافته‌اند سود مافوق سود را کمایی کرده و سرمایه بیاندوزند.

کشور، هنوز در حاشیه بوده و از سازش‌ها و زدوبندهای دولت‌های سرمایه‌داری دور نگهداشته شده‌است. به این دلیل که در افغانستان هنوز جنبش قوی و دموکراتیک پا نگرفته است. یعنی هنوز تحزب و تشکل دموکراتیک کارگری در این جامعه حضور قدرتمند ندارد. در چنین اوضاع و شرایط، برای ایجاد یک حکومتی به اصطلاح "ملی- مذهبی" که منافع پاکستان هم در آن مصئون باشد، نتیجه‌ی چانه‌زنی‌های صلح در قطر خواهد بود.

در نظر داشت دوستی سابقه‌دار با پاکستان و تجربه‌هایش در مسایل بین‌المللی نخواهد گذاشت که هند در مسأله‌ی افغانستان دست‌بالا داشته باشد. پس، تقریباً همه‌ی زمینه‌ها برای پایان جنگ به نفع کشورهای ذیدخل سرمایه‌داری در افغانستان مساعد است که پاکستان بیشترین نفع را در این بازی می‌برد.

اما؛ در این میان، مردم افغانستان، باوجود قربانی‌های بی‌شمار و ریخته شدن دریایی از خون در چهارده‌دهی گذشته در

بر اساس این فاکت‌ها، پاکستان که در جنگ افغانستان تقریباً برنده شده و اکنون خواهان امنیت در افغانستان می‌باشد و به‌خاطر آن آماده است، گروه‌های تروریستی‌ای را که در افغانستان می‌جنگند، در تباری با کشورهای سرمایه‌داری جهان که آنان نیز از تروریسم مذهبی‌ترس دارند، رام بسازد.

یگانه مسأله‌ای که می‌ماند نگرانی پاکستان از رقیب تاریخی‌اش، هند است، آن‌هم با برنده شدن آقای بایدن در ریاست جمهوری امریکا این نگرانی کمتر شده است. بایدن با

زندگی پررنج کارگران افغانستان



امان شادکام

"سرمایه‌دار" رجوع می‌کنند و باور دارند با این کار مشکل‌شان حل می‌شود. مارکس بیگانگی کارگران را از موقف طبقاتی‌شان خطرناک می‌دانست و باورداشت که دین زمینه‌ی توجیه‌گری را مهیا می‌کند. کارگران تنها با خودآگاهی طبقاتی و انقلاب، از استثمار و نظام سرمایه‌داری رهایی می‌یابند.

از طرفی، زمانی‌که یک کارگر همیشه با انواع معضلات دست‌وپنجه نرم می‌کند؛ بدون شک دچار یک خود ویرانگی می‌شود. مارکس بد خوئی و خود ویرانگی کارگران را ناشی از سختی‌ها و استثمار می‌دانست.

بدون در نظر گرفتن این واقعیت در زندگی کارگران؛ اما اکثریت گلابه دارند که کارگران با فرزندان‌شان رفتار نادرست دارند و بیشتر اوقات، زنان و فرزندان‌شان را کتک می‌زنند. این واقعیت‌ها را نمی‌توان رد کرده و به چند مصرع از شعر زیر توجه کنید در باره دو پدر از دو جایگاه طبقاتی که در تضاد طبقاتی به سر می‌برند، است. یعنی پدر فرزند سرمایه‌دار و پدر فرزند کارگر.

معلم شعری را می‌خواند که بیان‌گر مساوی بودن پدران است. بعد پسر کارگر انتقاد می‌کند و می‌گوید: چرا بابای من غمگین و نالان است؟ / ولی بابای آرش شاد و خوش حال است / چرا بابای آرش میوه از بازار می‌گیرد / چرا فرزند خود را سخت در آغوش می‌گیرد؟ / ولی بابای من، هر دم زغال از کار می‌گیرد / چرا بابا مرا یک دم به آغوشش نمی‌گیرد / چرا بابای آرش صورتش قرمز ولی بابای من تار است / چرا بابای آرش بچه‌هایش را همیشه دوست می‌دارد / ولی بابای من شلاق را بر پیکر مادر به زور و ظلم می‌کارد / چرا بابا مرا یک دم نمی‌بوسد؟ / چرا بابای من هر روز می‌بوسد؟ / چرا در خانه‌ی آرش گل و زیتون فراوان است؟ / ولی در خانه‌ی ما اشک و خون دل، به جریان است.

به شعر فوق عمیق فکر کنید و به این نتیجه می‌رسید که زندگی یک کارگر ساده، خیلی آسفار است؛ چون با زندگی قهر است و دنیا برایش مثل یک جهنم است و هر لحظه می‌سوزد و می‌سازد. ریشه‌ای این بیچارگی و بدبختی کارگران، بر می‌گردد به نابرابری طبقاتی. جامعه را سرمایه‌داران زیرپاهای شان گرفته و انسان‌های کارگر را استثمار می‌کنند. انسان کارگر به‌خاطر زندگی، مزد اندک می‌گیرد و کار زیاد می‌کند و وقت کافی ندارد که در کنار خانواده‌ی خود بماند و وقت خود را صرف کند؛ چون نظام سرمایه‌داری همین حق را از انسان کارگر سلب کرده است. انسان کارگر ناچار است که به‌خاطر برآورده کردن نیازهای خانواده، با کارهای شاقه، روزگار بگذراند از خود و خانواده‌ی خود، بیگانه شود. زمانی‌که وقت کافی نباشد تا کارگر با خانواده بماند و غم و غصه‌ی اعضای خانواده را نفهمد، زن و فرزندش هم احساس همدردی از او نبیند، بدون شک خانه را یک نوع شبح، احاطه می‌کند. پس عامل بدبختی کارگران نظام سرمایه‌داری، کار مزدی و مالکیت خصوصی است.



اگر بیاید، مثل روز قیامت که اسلام تعریف می‌کند؛ کارگران به‌جان بورژواها یا کارفرماها، حمله‌ور می‌شوند. کارفرماها که زمینه‌ی استثمار کارگران را مهیا می‌دانند با آن‌ها، چانه‌زنی می‌کنند و می‌گویند: "چه کسی به ۲۰۰۰ افغانی حاضر است، برود؟" کارگر بیچاره که با خود فکر می‌کند که اگر امروز دست خالی به خانه برگردد، چه خواهد شد؟ صاحب خانه کرایه‌ی خانه‌اش را می‌خواهد. دولت پول برق و آب را. از همه مهم‌تر، وقتی از خانه بیرون شده، دختر یک ساله‌اش که تازه شیرین زبانی می‌کند، از او خواسته شب که بر می‌گردد؛ برایش اسباب بازی، کیک و پوفک بیاورد. همین‌طور، شب زن‌اش برایش گفته است که در خانه، نه چای است و نه آرد و روغن. دختر بزرگ‌ترش، دو روز قبل، برایش گفته است که فلان دختر همسایه، یک پیراهن نو خریده و خیلی زیباست و انتظار دارد که او نیز مثل آن دختر همسایه، لباس داشته باشد. این‌گونه؛ کارگران در بین انواع انتظارات و چالش‌ها، دست‌وپنجه نرم می‌کنند و مجبور می‌شوند که نیروی کارشان را به حد اقل بفروشند.

دو صد افغانی به چه کار آید؟ برای دخترش پیراهن می‌شود یا کرایه خانه را پوره می‌کند؟ هیچ‌جایی را نمی‌گیرد. کارگر دل‌خوش می‌کند که حداقل برای کودک شیرین زبانش که صبح وقت، خواب نکرده تا به پدرش بگوید که لیلی‌ناز [نام یک نوع پوفک] بیاورد. کارگر افغانستانی به‌خاطر پوفک کودکش، به کارشاقه با مزد بسیاری کم، تن می‌دهد تا شب با روی سفید کودکش را در بغل بگیرد و او احساس خوشحالی کند و احساس بی‌کسی نکند. این‌است روزگار یک کارگر در افغانستان. کمتر کارگری یافت می‌شود که از کارش راضی باشد و بیشتری از کارگران احساس شرم می‌کنند و امنیت روانی ندارند و هر لحظه دچار یک حمله‌ای روانی هستند؛ چون می‌بینند که فرزندان‌شان از سفره‌ی رنگین محروم اند و از ماه‌ها پیش، هراس دارند که اگر پول نباشد، صاحب خانه، به خاطر تأخیر در پرداختن کرایه‌ی خانه، با داد و فریاد آن‌ها را از خانه‌های شان بیرون می‌کند. خلاصه کارگران افغانستانی نه زنده‌است و نه مرده؛ ولی توجیه‌گر است؛ چون به "خدا"، "اِتمه"، "چهارده نور مقدس" و

اگر جامعه‌ی افغانستان را از نظر شیوه تولید نیازهای معیشتی، در نظر بگیریم، اکثریت نفوس این جامعه، سرمایه یا وسایل تولید برای امرار معاش و نیازهای زندگی‌شان را ندارند. گروه‌های بزرگی در روستاها، کارگران کشاورزی استند و در شهرها، اکثریت جمعیت را طبقه‌ی فقیر و تهیدست تشکیل می‌دهند که بیشترین آن‌ها، کارگر هستند. بخش بزرگی از جمعیت این کشور چه در داخل یا هم در خارج کشور از راه فروش نیروی کارشان، نیازهای زندگی خود و خانواده‌های شان را تامین می‌کنند.

کارگران در تولید و حیات اجتماعی نقش بسیار بزرگی دارند و شرایط زندگی در افغانستان هر روز تغییر می‌کنند. فاصله‌ی طبقاتی بیشتر می‌شود و خرده‌کسبه‌کاران و کسانی‌که در بخش‌های فنی و اداری کار می‌کنند، در نتیجه‌ی تغییرات اجتماعی، اقتصادی و اجتماعی و آمدن فناوری‌های جدید، بیکار می‌شوند. این‌گونه جمعیت کارگران در افغانستان در حال افزایش است. حال پرسش‌های مهم این است که چرا وضعیت کارگران در افغانستان آسفار است؟ و چرا کارگران از جایگاه و نقش‌شان در جامعه بی‌خبر اند و کاری برای تغییر وضعیت نمی‌کنند یا نمی‌توانند؟

مارکس در اثر معروف خود "مانیفست کمونیست" جامعه‌ی بورژوایی را تشریح کرده و در آن، از جدال میان دو طبقه؛ یعنی کارگر و سرمایه‌دار سخن گفته و بیان کرده است که جامعه‌ی بورژوایی از میان ویرانه‌های جامعه‌ی فیودالی سر برکشیده است. سرمایه‌داری تضادهای طبقاتی را از بین نبرده است بل طبقات جدید، شرایط جدید، ستم و اشکال جدید مبارزه را جانشین طبقات پیشین و شرایط اشکال کهنه کرده است.

مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست، در واقع نشان داده اند که جامعه‌ی بورژوایی چگونه عرض اندام کرده و چطور کارگران به استثمار گرفته می‌شوند؟

کارگران در جامعه‌ی سرمایه‌داری درد و رنج‌های بسیاری را متقبل می‌شوند و از انسانیت‌شان دور نگه‌داشته می‌شوند. با آن‌که کارگران نقش بزرگی را در تولید دارند؛ اما هیچ سهمی را در تولید سرمایه‌داری ندارند و با فشارهای مضاعف و استثمارهای گوناگون، مواجه می‌شوند و آنچه با عنوان مُزد یا حقوق، برای کارگران پرداخت می‌شود، چیزی بسیار اندکی از حاصل نیروی کار، کارگران است.

با آن‌که حزب دموکراتیک خلق افغانستان با شعار "کار، خانه و نان" و ایجاد نظام سوسیالیستی در افغانستان بیش از یک‌دهه حاکمیت را به دست داشت، به جز حمایت از ایجاد اتحادیه‌های کارگری و حمایت از کارگران در قانون کار بیشتر از این برای از بین بردن نابرابری کاری نکرد. این حزب که خود را مدافع کارگران تلقی می‌کرد برای حمایت از کارگران برنامه‌های جامع و روشنی هم نداشت و نه از جامعه‌ی افغانستان تحلیل واقع بینانه داشت. از طرفی، چنین

مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست، در واقع نشان داده اند که جامعه‌ی بورژوایی چگونه عرض اندام کرده و چطور کارگران به استثمار گرفته می‌شوند؟

کارگران در جامعه‌ی سرمایه‌داری درد و رنج‌های بسیاری را متقبل می‌شوند و از انسانیت‌شان دور نگه‌داشته می‌شوند. با آن‌که کارگران نقش بزرگی را در تولید دارند؛ اما هیچ سهمی را در تولید سرمایه‌داری ندارند و با فشارهای مضاعف و استثمارهای گوناگون، مواجه می‌شوند و آنچه با عنوان مُزد یا حقوق، برای کارگران پرداخت می‌شود، چیزی بسیار اندکی از حاصل نیروی کار، کارگران است.

به نظر می‌رسد که آن‌ها، تلاش داشتند که قدرت شان را ابدی کنند و به فکر آزاد سازی کارگران از نظام سرمایه‌داری و استثمار نبودند.

کارگران، اکنون در افغانستان و به‌خصوص در شهر کابل، در یک وضعیت آسفار و غیرمنتظره زندگی می‌کنند. صبح وقت، بر خواب‌گران سحرگاهی شان، لگد می‌زنند و در محل فروش نیروی کار شان، در کوتاه‌سنگی، کمپنی، پل‌خستی و... می‌روند و منتظر یک سرمایه‌دار یا کارفرما می‌نشینند که نیروی کارشان را بخرد. ساعت‌ها منتظر می‌مانند و کسی نمی‌آید و

آن سوی بام هوابری نیست!

درنگی به اعتراض کارمندان دانشگاه تخار



کوه شتالله سدید



می‌باشند.

همچنان در بند چهارم ماده ۵۹ ام قانون کار آمده: "تبعیض در پرداخت معاشات، جواز ندارد." اما می‌بینیم که با این صراحتی که قانون اساسی و قانون کار در خصوص معاشات گفته است؛ احکام این قوانین نادیده گرفته می‌شود. پس: این سوال‌ها مطرح است که آیا واقعاً در توزیع معاشات تبعیض صورت نمی‌گیرد؟ آیا کارمندان نظر به شرایط فعلی به امتیاز و حقوق شان دسترسی پیدا می‌کنند؟ متأسفانه پاسخ این پرسش‌ها، منفی است.

گذشته از این، دولت مطابق ماده‌های ۶۰ و ۶۱ قانون اساسی، خود را حامی و پاسدار حقوق بشر و متعهد به رعایت و حمایت از آن می‌داند، در حالیکه در خصوص تقسیم عادلانه‌ی معاشات و امتیازات، بگونه‌ای واضح و روشن متعهد نیست.

در قانون اساسی گفته شده است، دولت از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر حمایت می‌کند و در فقره ۲ و ۳، ماده ۲۳ ام، اعلامیه‌ی جهانی

هنگفت، به مناسبت‌های مختلف که ربطی به منافع ملی و یا هم ارتباط به جامعه و مردم ندارد، وجود دارد و یک حلقه‌ی خاص، از آن منتفع می‌گردند. این درحالی است که این منابع، مربوط به بودجه‌ی ملی بوده که از کمک‌های خارجی و از مالیات شهروندان تأمین می‌شود. این گونه است که منابع ملی حیف و میل می‌گردد؛ اما اگر کارمندان دولتی سخن از پایین بودن و زیاد شدن معاشات شان بگویند، در آن زمان، رهبران و مقام‌های دولتی، لب باز کرده، از کسر بودجه و کمبود منابع صحبت می‌نمایند که گویا در آن حال، بسیار مهربان می‌شوند و نمی‌خواهند که ضرری به منابع ملی وارد شود. اما آن سوی بام، با وجود همه‌ی نابسامانی‌ها و ریخت‌وپاش‌ها، هوا آفتابی به نظر می‌رسد و هیچ‌گاه ضرر و یا هم کمبود بودجه برای آن‌ها مطرح نیست و هر طوری که خواسته باشند، برای شان امتیاز در نظر می‌گیرند. با توجه به این مسایل است که در برابر این بی‌عدالتی‌ها، حرکت‌های داد خواهانه شکل می‌گیرد.

نقض قانون و حقوق شهروندی رهبران دولت، هرگاهی که در کنفرانس‌های ملی و بین المللی ظاهر می‌شوند، شعار می‌دهند که افغانستان دارای قانون اساسی مدرن می‌باشد. این قانون که عملی نشود و جنبه‌ی عملی و تطبیقی نداشته باشد، چه سود! متأسفانه؛ دولت‌مردان در افغانستان بیشتر از دیگران، قانون را زیرپا می‌کنند و دارایی ملی را حیف و میل می‌نمایند. به این دلیل مردم دست به اعتراض و اعتصاب می‌زنند و صدای عدالت‌خواهی شان را بلند می‌کنند.

در ماده‌ی بیست و دوم قانون اساسی گفته شده است: "هر نوع تبعیض و امتیاز، بین اتباع افغانستان ممنوع است؛ اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون، دارای حقوق و و جایب مساوی

کارمندان اداری دانشگاه تخار بیش از یک هفته است که دست به اعتصاب کاری زده اند، از ناپرابری در معاش کارمندان این دانشگاه و کل ادارت دولتی اعتراض دارند و خواهان زیاد شدن معاش شان بوده و می‌گویند که در نظام معاشات، باید تغییر بیاید. اعتراض کنندگان به این باورند که برای بلند بردن معاش کارمندان عادی و معلمان، نیاز به منابع اضافی نیست؛ بلکه معاش‌های اضافی و بلند بعضی مسئولان دولتی، باید تعدیل شود و از این طریق، ممکن است که معاش کارمندان پایین‌رتبه و معلمان افزایش یابد.

اعتصاب و تظاهرات در برابر بی‌عدالتی و رسیدن به حقوق و امتیازات انسانی، حق همه‌ی شهروندان می‌باشد و این حق در قانون اساسی افغانستان به رسمیت شناخته شده است. در این یادداشت، دلیلی که چرا کارمندان دانشگاه تخار، اعتراض کرده و اعتراض آن‌ها، چگونه قابل توجه است، توضیح داده می‌شود.

متأسفانه در نظام موجود اقتصادی افغانستان، از منابع اجتماعی به گونه‌ای عادلانه استفاده نمی‌شود. انتخاب و یا انتصاب افراد، در سمت‌ها و موقف‌ها، سلیقه‌ای بوده و گاهی سمت‌های دولتی که ایجاد می‌شوند، نیاز به موجودیت آن‌ها نیست؛ اما در واقع هدف این است که افرادی بر اساس وابستگی سیاسی و تیمی در آن سمت‌ها، منسوب شوند و برای آن‌ها این گونه، در دولت امتیاز و معاش‌های بلند، در نظر گرفته می‌شود. افرادی هم در دولت هستند که از یک هزار تا دو هزار دالر معاش دریافت می‌کنند و برعلاوه‌ی آن، از امتیازهای دیگری نیز با عنوان‌های مختلف برخوردار هستند. این در حالی است که کارمندان عادی و معلمان، با معیار نیم قرن پیش برای شان معاش داده می‌شود که حداقل نیازهای زندگی آن‌ها را تأمین کرده نمی‌تواند. از جانب دیگر، بودجه‌ی



کوه فریبا اکبری

افزایش آرایشگاه زنان؛ پیامد مُدگرایی و مصرف‌گرایی

یک رنگ ساخته بودیم و ... یعنی در کل خدایا را شکر که تمامی زحمت‌هایم هدر نرفت و عروسی بچه‌ی ام [پسر] در بین همه‌ی اقوام، خاص و بی‌نظیر بود.

خانم دیگری که خودش را کارمند دولت معرفی کرد و گفت: " برای رنگ موی و اصلاح ابروی خود آمده‌ام و ماهانه در حدود ۳۰۰۰ الی ۵۰۰۰ افغانی را مصرف رنگ موی، اصلاح ابرو، نخه و ماساژ صورت می‌کنم."

در کنار نامنی و فقر اقتصادی، پایه‌های فرهنگ ارزشی جامعه‌ی ما، در اثر تبلیغات گسترده، سست شده است. کم‌بینی، احساس حقارت و خود باختگی فرهنگی، در بیشتری افراد پدید آمده است. مصرف‌گرایی، فردگرایی، خودشیفتگی و لذت جویی پدیده‌های عصر سرمایه‌داری است. کالاهای فرهنگی و تولیدی سرمایه‌های خارجی در افغانستان رواج بیش‌تر یافته و متأسفانه؛ نیروی ابتکار و خلاقیت بومی را در این جامعه متاثر ساخته است. خودباوری از بین رفته و تقلید گرایی کورکورانه جای آن را گرفته است. این مسأله، بازار مصرف‌گرایی سرمایه‌داری را تا آنجا گرم ساخته است که تعدادی متأسفانه حتا پابندی به ارزش‌ها و هنجارهای انسانی را مُناد انحطاط و عقب‌ماندگی دانسته و پذیرش فرهنگ مصرف‌گرایی سرمایه‌داری را نشانه‌ی پیشرفت و تمدن تلقی می‌کنند.

در عصری که ارزش زن نه بر مبنای هویت انسانی‌اش؛ بلکه در حد کالاها باشد، تصنعی سازی زیبایی زن و کالایی شدن‌اش، در جامعه‌ی مانند امریکا نیز یک واقعیت است.

حالا زمان آن رسیده تا پرسش‌های اساسی در مورد هویت‌ها مطرح شود. زنان و دختران به این پرسش که کیستند و رضایت واقعی از زندگی را در کجا باید جست و جو کنند؟ از خود باید بپرسند. خود درمانی مستلزم خودشناسی و تفکر منظم درباره‌ی زندگی است و زنان باید بیش‌تر از مردان به این نیاز توجه کنند. زنان با خود نگری و آگاهی بیشتر از اندیشه‌ها و عواطف جسمانی‌شان، مسیر زندگی بهتر را بر اساس آرمان‌های جدید، پیدا می‌توانند. زنان افغانستانی نقش بسیار مهمی را در مبارزه اجتماعی علیه خرافات و انحرفات اجتماعی دارند؛ باید قدرت مقاومت را در خود پروراند و شیفته‌ی مصرف‌گرایی نشوند و واقعیت‌های زندگی را بهتر از گذشته بشناسند و برای یک تغییر بنیادی در این جامعه، آماده شوند.

که در کوچه و پس کوچه‌ها، فعالیت دارند نرخ کمتری دارند. به طور کلی در اکثریت آرایشگاه‌ها، از مواد با کیفیت کمتر استفاده می‌شود و هم شرایط صحتی درست رعایت نمی‌شود؛ اگر مرجعی وجود دارد، از این بخش کار آرایشگران، نظارت درستی ندارد.

برای نوشتن این یادداشت در چند آرایشگاه، در شهر کابل سر زدم. در یکی آن، خانمی که سن آن بیشتر به نظر می‌رسد ۲۰ هزار افغانی را برای آرایشگر داد و گفت: " این باقی مانده پولی است که

قرضدار بودم" و از آرایشگر تشکری گرم کرد و گفت: " از اینکه دخترتان و عروس‌هایم را از دختران خواهر و خواهر شوهرم مقبول تر آرایش کرده بودی." این خانم در ظاهر، به نظر می‌رسد که تحصیل کرده و با سواد نباشد و من از او پرسیدم: شوهر تان چه کار می‌کند که این مبلغ را به آرایشگاه پرداخت کردی؟ با خنده جواب داد: "شوهرم در دبی است و آن‌جا کار می‌کند ورنه، من این قسم مصرف کرده می‌توانستم؟! و ادامه داد و گفت: " چند روز قبل، عروسی پسر بود، همراهی عروس ۲۰ نفر دیگر هم از زنان و دختران قوم و خویش را در آرایشگاه آورده بودم، با آرایش عروس یکجا، از یک لگ [صد هزار افغانی] بیشتر را برای آرایشگاه دادیم و هم تیم رقص و اتن بچه‌ها و دخترها را تنظیم کرده بودیم و برایشان لباس‌های

طرف دیگر، نشان دهنده بازار گرم آرایشگری و مُد، نیز می‌تواند محسوب شود.

در محفل‌های عروسی، شیرینی‌خوری، نامزدی، ختنه سوری، سالگرد تولد و ازدواج، بیش‌تر زنان در آرایشگاه‌ها می‌روند. در محفل عروسی همراه با عروس حد اقل ۱۰ تا ۱۵ نفر او را همراهی می‌کنند و این افراد با پولی که باید داماد، بپردازد خود را آرایش می‌کنند.

تعدادی از خانم‌ها به‌خاطر اینکه پیش اقارب و همکاران شان کم نیابند؛ روزانه پول هنگفتی را به آرایشگاه‌ها تسلیم می‌کنند و اکثر آن‌ها، از این مصرف، ارزیابی ندارند که در آمد فامیل شان روزانه، چند است. این عمل بدون تردید فشار بیش‌تری اقتصادی را بر خانواده‌های آن‌ها، وارد می‌کند و سود آن، به سرمایه‌داران می‌رسد.

در محفل عروسی از طفل ۷ ساله تا زن ۵۰ ساله و بالاتر از آن، روی چوکی آرایشگاه می‌نشینند که آرایش هر فرد از اصلاح صورت، ابرو، نخ زنی و رنگ کردن موی و ... را در بر می‌گیرد. آرایش صورت و موی افراد، در آرایشگاه‌ها، بیش‌تر از یک ساعت طول می‌کشد و هزینه‌ی آرایش یک فرد از ۳۰۰ افغانی تا ۵۰۰۰ افغانی و بیش‌تر از این، می‌رسد.

آرایشگاه‌های مرکز شهر و اعیان نشین، نرخ بالاتر و آرایشگاه‌های



د جینوا کنفرانس: افغانستان لپاره ملیاردونه ډالر مرستې، جگړه به توده وساتي او بیوزلی به لوره کړي

ناصر لویاند



د ۲۰۲۰ کال د نوامبر په ۲۳ نېټې په جینوا ښار کې د افغانستان لپاره د مرستو نړیوال کنفرانس پرانیستل شو چې په کې د ۷۰ هیوادونو استازو او د ۳۰ نړیوالو سازمانونو ګډون کړی وه. په هرو څلورو کالونو کې یو ځل د افغانستان په جګړې او اشغال کې ښکېل هیوادونه نړیوال کنفرانسونه جوړوي او په افغانستان کې له خپل ګوډاګي حکومت سره د راتلونکو څلورو کالونو لپاره د مرستو ورکولو پټر وهي. اوسني کنفرانس له افغانستان سره ټولټال ۲.۱۶ بليون ډالره ژمنه وکړه چې د څلورو کالونو په ترڅ کې به سپارل کېږي. له دې مخکې کنفرانس په ۲۰۱۶ کال کې په بروکسل کې جوړ شوی وه چې په پای کې د ۱۵ بليون ډالرو مرستو ژمنه شوې وه.

د همدې بليونونو ډالرو برکت دی چې جګړه او تاوتریخوالی په افغانستان کې نه یوازې دا چې پای ته ونه رسيد بلکې اوزد شو او بوزنونکی حالت یې غوره کړی دی. د بليونونو ډالرو مرستو د بیوزلو کارګرانو، زیارکښانو، ښځو او ځوانانو په ژوند کې هیڅ ښووالی راوستی نه دی بلکې د یو کوچني اقلیت او حکومتی چارواکو چې له نړیوالو مرسته کوونکو هیوادونو سره یې لکې تړلې دي، د بډاینې او ځواکمنیدو لامل شوي دي.

سلنه افغانان اړ شوي وو چې د خپل قانوني یا ناقانونه کار سرته رسولو لپاره دولتي چارواکو ته بډې ورکړي او ددې ټولو بډو رقم دوه نیم بليون ډالره نښودل شوی دی. دوه نیم بليون ډالره رشوت د افغانستان د ناخالص کورني تولید ۲۳ سلنه جوړوي!

د مرستو د نه اغیزمنتیا یو بل لوی لامل د نړیوال بانک کرغیږنه مداخله او د دیکته کولو پالیسی ده. د مرستو په لگولو کې د افغانستان د خلکو لومړیتوبونه په پام کې نه نیول کېږي او ټول پراختیایي پلانونه او پروژې د کاغذ پر مخ د بهرنیو "متخصصینونو" لخوا ډیزاین کېږي چې په پایله کې هیڅ لاسته راوړنې نه لري.

د بهرنیو مرستو لړیدل یا دریدل د افغانستان د ۹۰ سلنو پرګنو په ژوند کومه ځانګړې اغیزه نه لري بلکې د هغو سیاسيونو او چارواکو خوب یې تښتولی چې ۹۰ سلنې مرستې د دوی او د نړیوالو همکارانو جیبونو ته یې ځي. ټول پوهنځي چې له واشنگټن تر لندن او بیا له دوحې نه تر کابل پورې د دوی دا ډول "مخلصانه" منډې تړې او د مرستو جلبولو لپاره کمپاینونه یوازې او یوازې د دوی د خپلو شخصي ګټو په موخه دي.

ولې د نړیوالې جزایي محکمې څخه ملاتړ نه کوي چې خپلې پریکړې په افغانستان کې پلي کړي او په دې توګه نړیوال او کورني جنګي جنایتکاران او د بشري حقونو ناقضین محاکمه کړي؟ اما دوی د سټیج پر سر د ښځو او بشري حقونو او ولسواکۍ څخه لافې وهي خو په عمل کې د جنایتکارانو سره اوزه په اوزه قدم وهي او د هغوی د مشروعیت او بقا لپاره مالي او نظامي مرستې کوي.

د جینوا د کنفرانس ۲۱ انډیکېټرونه خپله همدا د ډموکراسۍ او بشري حقونو مدعیانو تر پښو لاندې کړي دي. ولې دوی د جنرال دوستم، گلبدین حکمتیار، اسماعیل خان، عطا محمد نور، محقق، الله گل مجاهد، ملا تره خیل او په سلهاو نورو غږو او ورو جنګي جنایتکارانو، د بشري حقونو ناقضینو او فساد پیشه ډلو په وړاندې غلي دي او د دوی په خیانتونو سترګې پټوي؟ ولې د وسله والو مخالفینو، د افغان حکومت او امریکا او ناټو ځواکونو لخوا د ملکي خلکو په نښه کولو او وژلو باندې غوڅ درېز نه نیسي؟

د افغانستان د ګوډاګي ولسمشر لومړي مرستیال امرالله صالح د جینوا کنفرانس ګډونوالو ته په ډاګه وویل چې "هغه پیسې چې د افغانستان سره مرسته کېږي په ۶۰ سلنه یې حکومت واک نلري." هر وخت چې د افغانستان دولت هډه کړی چې د اداري فساد په ضد کولې ګامونه پورته کړي نو د نړیوالې ټولنې لخوا د "سیاسي جوړجاړی" په پلمه ورته ګواښونه شوي دي. نوموړي په ناهیلې سره خپلو خبرو کې وویل چې ځینې "مفسد اشخاص" د سیاسي جوړجاړی له مخې په دولت تیل شوي او د مخدره توکو لوی قاچاقچیان د سولې په نوم له زندانونو څخه خوشی شوي دي.

د شلو کالونو په ترڅ کې افغانستان سره په سلګونه بليون ډالره مرستې وشي خو هیڅ اغیزه یې نه درلوده او د خلکو د ژوند حالت ورځ تر بلې ناوړه شو. په تیر کال کې د بیوزلی کچه د ۵۴ سلنې څخه ۷۰ سلنې ته لوړه شوه. د افغانستان ۶۵ سلنه خلک شاوخوا د ورځې په یو ډالر ژوند تیروي. د نړیوال بانک د راپور په اساس، افغانستان سره د مرستو شویو پیسو څخه په هر ډالر کې ۳۶ سینټه د افغانستان دننه لګیدلی او پاتې ۶۴ سینټه بیرته له افغانستان څخه ایستل شوي او یا غلا شوي دي. یعنې افغانستان سره د ټولو مرسته شوو پیسو څخه ۶۴ سلنه یې غلا شوي او هغه ۳۶ سلنه هم چې مصرف شوي دي ګټه یې یوازې ۶ یا ۱۰ سلنه خلکو ته رسیدلې او پاتې ۹۰ سلنه خلک ورڅخه یې برخې پاتې شوي دي. (سي ایس آی ۲۰۱۲)

دغو مرستو نه یوازې طالبان او وسله وال مخالفین یې پیاوړي کړل او مافیایي کړی یې وروزلې، بلکې په هیواد کې د فساد فرهنگ بنسټیز او دود کړ. د ۲۰۰۴ کال څخه وروسته کله چې د نړیوالو مرستو باران پیل شو، فساد هم په ډیریدو شو. په ۲۰۰۹ کال کې ۵۲

ورکوي. ۲۰۱۴ کال نه مخکې په "ولایتی بیارغونې ډلو" (بي آر ټي) د خپلو ځانونو لپاره د "امنیت اخیستلو" په خاطر طالبانو او وسله والو ډلو ته زیاتې پیسې ورکولې چې تر برید لاندې رانشي. نو همدا د سلهاو ملیونو ډالرو باج او بډې ورکول ددې لامل شو چې وسله والي ډلې وهڅول شي، پیاوړي شي او ورځ تر بلې ډیره جغرافیه په خپله ولکه کې راولي، وسله والو مخالفانو له دغو پیسو څخه د نویو جنګیالیو په استخدام او جلوبلو، وسلو او مهماتو اخیستلو کې ګټه پورته کړه. په دې تړاو د افغانستان د بیارغونې لپاره د امریکا لورپورې څارونکي "جان ساپکو" ویلي دي چې اداري فساد د طالبانو د لیکو د پیاوړتیا لامل شوی دی. هغه دا هم منلي چې د افغانستان د ملي اردو جنرالان او مشران د سرتیرو د خوراک پیسې، تیل او نظامي مهمات غلا کوي او په طالبانو باندې پلوري.

د افغانستان لپاره د "نړیوالې ټولنې" بليونونه ډالر چې په رسمي ډول مرستې بلل کېږي په حقیقت کې د افغانستان د خونړۍ جګړې د اور سون توکي، د ویجاړی ماشین او د فساد او جاسوسی زیرمي چمتو کوي. د امریکا حکومت د مرستو څار ډله، نړیوالې موسیسي او د افغانستان دولت په دې شلو کالونو کې د بليونونو ډالرو د مرستو د نه اغیزمنتوب څخه سرتوکي او یو بل په فساد، کمزوري مدیریت او یا هم خیانت تورنوي. د امریکا د څار اداره وایي چې یوازې د امریکا له مرستو څخه د ۱۹ بليونو څخه ډیر ډالر په افغانستان کې غلا شوي او حساب یې معلوم نه دی!

امریکا اعتراف کوي چې د یو تریلیون ډالرو څخه ډیرې پیسې یې په افغانستان کې لګولي خو د پام وړ اغیزه یې نه تر سترګو کېږي. "د نړیوال رویتیا سازمان" د راپور له مخې، افغانستان د نړۍ په مخ د فاسدو هیوادونو په سر کې راځي. علت یې دا دی چې امریکا پوری تړلې موسیسي او د دوی کورني همکاران ټول غله او په فساد ککړ دی. د "اسوشیټد پریس" سره په مرکه کې پخواني ولسمشر کرزې په ډاګه کړې چې امریکا په سلګونه ملیون ډالره افغانستان ته راوړي خو ورباندې څار یې نه درلود او د پراخ فساد لامل وګرځیدې. اوس د فساد مرض د دولت ټولو رګونو ته سرایت کړی او د سلګونو ملیونو ډالرو د چور او غلا له شامته د مخدره توکو د قاچاق، د ځمکې او کانونو د غصب مافیا او د اختطاف او قانون ماتولو بانوونه په کرونا بدل شوي دي چې د قابو کولو توان یې نشته دی.

له بلې خوا ځینې هیوادونه لکه ناروی، سوېډن، کاناډا، ډانمارک او هالنډ چې ځانونه ډیر ډموکرات، د بشري حقونو او ښځو پلویان ښيي، د جینوا په کنفرانس کې ګډون درلود او د تل په شان یې په افغانستان کې د جهادیانو، جنګسالارانو او د بشري حقونو ناقضینو یو ناکام او فاسد حکومت څخه یې ملاتړ وکړ. که رښتیا ناروی، سوېډن، کاناډا، ډانمارک او هالنډ ته بشري حقونه اهمیت لري نو

د افغانستان جګړه که د امریکا او ځینو اروپایي متحدینو لپاره یې سیاسي او اقتصادي استراتژیک اهمیت لري خو د ډیرو نړیوالو موسسو او د افغانستان د کورنيو مفسدو لوړ پوړو چارواکو لپاره په یو ګټور کاروبار بدل شوی او له دې لارې یې په سلهاو ملیون ډالره پانګه او شتمنی ګټلې دي. اوس په ښکاره ډول او راز راز پلمو سره دوی د سولې له بهیر سره مخالفت څرګندوي او د نړیوالو مرستو له لړیدو یا دریدلو څخه تشویش لري. دغه جنګي تجاران د خپلو ګټو د خوندي ساتلو لپاره د جګړې اور ته لمن وهي او په دې توګه د مظلومو او مجبورو ځوانانو ویني تویوي او په سلهاو کورني او ماشومان یې سرپرسته کوي.

د افغانستان ولسمشر اشرف غني د جینوا کنفرانس ګډونوالو ته په ډاګه کړه چې د افغانستان حکومت له چا نه خیرات نه غواړي بلکې نړیوال مجبور دي چې د تروریزم سره د مبارزې لپاره د افغان حکومت سره مرسته وکړي. یعنې که نړیواله ټولنه له دوی سره مرسته ونکړي نو تروریستان به د دوی تر پولو ورسیري او د دوی کورنی امنیت به له ګواښ سره مخامخ کړي. غني او شریکانو یې د افغانستان جنګ یرغمل کړی او د فشار د یوې وسیلې په توګه ورڅخه کار اخلي ترڅو له نړیوالې ټولنې څخه باج واخلي او حساب ته هم غاړه کښیږدي.

اشغالګر هیوادونه هم خپلې ځانګړې موخې لري او تل یې د کرزي یا غني حکومتونو ناغړې بایزه ګڼلې دي. هغوی هم له افغانستان سره د مرستې په نوم دغه پیسې په غیر مستقیم ډول په یوې ځانګړې سلنې سره خپلو تروریستي ډلو ته رسوي څو هغوی پیاوړي شي او د جګړې لوبه توده وساتي. همدا د مرستو پیسې دي چې سیمه ایز جګړه ماران پیاوړي شول او هر موژک په پړانګ بدل شو. د نړیوال بانک څیړنه جوته وي چې د ۲۰۰۲ کال څخه تر ۲۰۰۹ کال پورې د نړیوالو مرستو ۹۰ سلنه په نظامي موخو لګیدلي او یوازې ۱۰ سلنه په پراختیایي پروژو کې مصرف شوي دي. په دې منځ کې د امریکا د استخباراتو سازمان ددې پیسو غوښتنه برخه د سیمه ایزو قومندانانو او جنګسالارانو په پیلو باندې لګولې ده. (د هشت صبح ورځپاڼه، کارتر ۲۰۱۳)

د حکومت وسله وال اپوزیسیون، طالبان او نورې جنګي ډلې او سیمه ایز قومندانان د مخدره توکو د قاچاق او له خلکو څخه د جزیو اخیستلو څخه برخه ډیر د نړیوالو مرستو څخه هم خپله برخه اخلي. د رویتر د راپور له مخې، ساختماني شرکتونه او د افغانستان دولت او نړیوالو ځواکونو قراردادیان هر یو مجبور دي چې د خپلو پروژو او خدمتونو پلي کولو لپاره تر لږه لس سلنه ګټه طالبانو او نورو وسله والو ډلو ته ورکړي. سره له دې، د نړیوالو ځواکونو له اکمالاتي او لوچیسټي کاروانونو څخه هم طالبان او وسله والې ډلې ډیرې پیسې ترلاسه کوي او په بدل کې هغوی ته د خوندي تګ راتګ ډاډ